

حرفهای همسایه ...

۱

اکنون که گوشه‌ی دنج‌تر برای پرداختن بضمیر خود پیدا کرده‌ام بخوبی حس می‌کنم ناهموارهای زندگی محل بیشتری برای اندیشه‌های ابهام‌آمیز شما باز می‌کند حتی می‌توانید بچیزهای خیلی تصویری که بالاخره بستگی نهانی و خاصی بازندگی شما دارند بپردازید. این است که من یک بار دیگر بدنبال همان حرفها رفته‌می‌گویم تا نکته‌ی لازمی را که برای زخمهای شعر شما بمنزله مرهم است تا اندازه‌ای روشن کرده باشم. ولی خواهید یافت که این کار علت دیگر هم دارد. قطعه‌ی اخیر شعر شما بعد از ابایی مواظبتی غریبی که از شما سرزده است برخوردار داد ناگهان یافتم که شعر شما خواننده را درحین اینکه در آن غرق شده است بواخوردگی و برتی حواس بی‌ثمری می‌اندازد. بواسطه‌ی تصویری اضافی که در آن در چند مورد بخصوص بوجود آورده‌اید. در صورتیکه موضوع از حیث تشریح با اندازه قوت خود باقی مانده و چیزی با این رویه بر قوت و تاثیر آن اضافه نکرده. فقط در چند لحظه‌ی کوتاه خواننده را دور از زمینه اندیشه‌های اصلی شما نگاه می‌دارد بعد با وضع پریشانی بآن بازگشت می‌کند. حال آنکه هر رنگ و تصویری برای رفع احتیاجی است. چنانکه هر تشبیهی برای قوتی است. این نازک کاری هم که در روی کار فراموش می‌آید برای دلالت و اثر بخشیدن مخصوصی است. متأسفانه ذوق شما خانه خالی کرده نفس زنان و بالتها عجبی پیش رفته نخواسته‌اید که محل واقعی این کار را بخوبی دریافته باشید. حتی فکر نکرده‌اید که این کار فقط در سبکی که شما اخیراً نسبت بآن تمایل می‌ورزید وجود ندارد، بلکه در طرز کارهای دیگر هم باین نکته بر می‌خورید و آن این است که گوینده بوسیله‌ی انگیزختن و بجا گذاشتن رنگ‌های معینی میدان بخواننده خود می‌دهد. ولی این سنگ اساسی که آنقدر با مواظبت بجا گذاشته و بیک جمله مترضه شباهت دارد، برای برانگیختن حس کنجکاوی خواننده و برای این است که خواننده را بارنگ و تصویری اضافی و در نقطه معین میخ کوب کرده، رخنه برای نشست دادن اندیشه‌های خود در دماغ او باز کند. چون این است این کار بار دیگر شمارا

بانکات اساسی و مربوط پیا به گذاری های ساختمان شهر شما بر خود می دهد. اگر برداشت های قبلی شما مقصود اصلی شما را متمایز نساخته و دلالت های شما ضعیف بوده و سبب ها بی جا و بی مناسبت باشند، این کار بعکس نتیجه می بخشد. حالت ابهام و پیچیدگی سبک کار شما را (در موردی که مجبور با اجرای آن سبک بوده اید) زیاد تر کرده مثل این خواهند بود که شما اسبی را که می تازد بدون قدرت بر اینکه بیوستگی زمانی و مکانی آن را تشخیص داده و لوازم جلوه مادی آن را بدست آورده باشید، یا ل های پریشان او را به پنجه ی سرد مردگان تشبیه کنید. یا کوهی را نمودار نساخته سنگی را در آن بغلتانید و در ضمن گریز زده تشبیه بیاورید که این سنگ شبیه به چه چیز است... بنظر من شبیه به هیچ چیز و همه چیز و چیزی که در حکم همه چیز است آن یک چیز را که هنرمند صراحتاً بآن قصد کرده است نیست. در صورتی هنرمی نماید که نماینده خود را هضم کرده پس از آن مایه برای جلب انظار مردم پیدامیکند. این استعداد و چگونگی فراهم آمدن آن را شما باید بجا آورده، حتما در نظر داشته باشید که همسایه ی محبوب شما هم در آن قطعه که بدنیا ل آن رفته اند چه کرده است. اول نقطه های جلوه بخش با و از خروس داده پس از آن محل برای این تصویر (که همانند رنگ خشک که در تن مردگان خون بدواند) بدست آورده است. من زیر و بم این کار را مخصوصاً در همین قطعه شعر او بچشم شما میکشم و از شما می خواهم که در نظر بگیرید، اول بتوانید خلاق خوبی باشید و بسازید و قدرت ایجاد شما «ناشی از نشانه های زندگی خود شما» بروز و ظهور با اقتدار و نیرومندی را از خود نشان بدهد. پس از آن آرایش های دیگر که در حکم پوست بروی مغز و دستکاری بروی ساختمان اصلی است، تابع همان استحکام در پیکر بندی اصلی شعر شما است. اگر پیکره ی شعر شما می لغزد و مثل این است که چندان از روی رغبت واقعی و بصیرت و ایمان بآن نظر نداشته اید (و باین جهت راه نفوذ در دیگران ندارید) هر رنگ و تصویری هم که در ضمن آن فراهم بیاید بی مغز و لغزان است. فرصت پیا بر جاشدن هیچیک از اندیشه های شعر شما را بخواننده شعر شما نمی دهد. درست مثل این است که نقش در روی آب بسیه باشید و بمدعیان شعر خودتان میدان وسیع برای خرد ساختن خودتان می دهید. وای چرا! آیا استاد زبردستی رامی شناسید که بای مواظبتی خود همان اتر عالی را که در هنگام مواظبت دقیق، بخلق آن توفیق می یافته است بوجود بیاورد؟ بعد آیا این را از سر بسته برای شما فاش نخواهد شد، که چرا گاهی استادان زبردست اثری بسیار نازل و کود کانه بیازار هنرمی آورند. البته در جواب بمن بشکاتی تصدیق خواهید کرد و من راه بدست می آورم که بشما توصیه کنیم در کار خودتان مواظبت بیشتر داشته باشید.

۲

در قهوه‌خانه فکری بنظرم آمد . وقتی که مشغول تماشای آن جنگل‌های قشنگ بودم . رفیق من از من پرسید : چه می بینید ؟ حقیقه ما چه چیز را می بینیم و چطور می بینیم . شعر ما آیا نتیجه‌ی دید ما و رابط واقعی بین ما و عالم خارج هست یا نه و از ما و دید ما حکایت میکند؟ سعی کنید همانطور که می بینید بنویسید و سعی کنید شعر شما نشانی واضح‌تر از شما بدهد . وقتی که شما میل قدم‌امی بینید و برخلاف آنچه که در خارج قرار دارد می آفرینید و آفرینش شما بکلمی زندگی و طبیعت را فراموش کرده است با کلمات همان قدم‌ها و طرز کار آنها با دید شعر بسراید . اما اگر از پی کار تازه و کلمات تازه اید لحظه‌ای در خود عمیق شده فکر کنید . آیا چطور دیده اید . پس از آن عمده مسئله این هست که دید خود را با چه وسایل مناسب بیان کنید . جان هنر و کمال آن برای هنرمند اینجا است و از این کاوش است که شیوه‌ی کار قدیم و جدید از هم تفکیک می یابند . قطعه‌ی لبخند شما که دلنشین نبود برای این بود که دید خود را نداشت یعنی گنگ دیده بودید و برای این بود که فورم را عوض کرده ولی کلمات را عوض نکرده بودید . حال آنکه وقتی یک چیز عوض می شود همه چیز باید عوض شود . در نو ساختن و کهنه عوض کردن پیش از هر کاری کنار لازم این است که شیوه‌ی کارتان را نو کنید . پس از آن فورم و چیزهای دیگر فروغ آن یعنی کار ضمنی و تبعی هستند . من اکنون بهمین اشاره اکتفا می کنم و بیش از این چیزی در این خصوص نخواهم افزود . فقط بشما توصیه میدهم راهی را بروید که خودتان باید بروید و در نظر داشته باشید که هر کاری وسیله معینی دارد . شیوه‌ی کار جدید وسیله هنر به شکل جدید نمودن است و بس .

نیما یوشیج

